

📖 **ناقه‌ی صالح چو ز کُنه زاد یقین گشت مرا**

**کوه پی مژده‌ی تو اشتر جمّازه شود**

**قوم نمود از حضرت صالح (ع) خواستند که بچه‌ی شتری از دل کوه برای آنان بیرون بیاورد و به فرمان خدا این معجزه انجام شد. مولانا می‌گوید من با دیدن این معجزه به این یقین رسیدم که مژده‌ی عشق تو (خدا) کوه را هم چون شتر تیزرو به حرکت درمی‌آورد.**

**ناقه: شتر جمّازه: تیزرو**

**کوه در رقص آمد و چالاک شد**

**جسم خاک از عشق بر افلاک شد**

📖 راز نهان دار و خمشی ور خمشی تلخ بود

آن چه جگر سوزه بود باز جگر سازه شود

راز را فاش نکن و خاموش باش اگر چه خاموشی سخت و عذاب آور است اما

آن چه امروز مایه‌ی آزار توست (سکوت و گوشه‌گیری) [در آینده] برای تو

مایه‌ی زندگی و نیکی می‌شود.

گفت پیغمبر هر آن کاو سر نهفت

زود گردد با مراد خویش جفت

**جفت گفتن با مراد: به مراد و هدف خویش رسیدن**

ساقیا بده جامی، زان شراب روحانی

تا دمی بر آسایم زین حجاب ظلمانی

**حجاب ظلمانی: تن، نفس که مانع ادراک حقایق جان می شود.**

**شاعر شراب عشق می طلبد که با مستی آن نفس و تن را فراموش کند.**

هستی من شد حجاب او بده ساقی شراب

تا کند از هستی من یک زمان غافل مرا